

در اینجا خاندانی خورد بسیار بود بر هر یک دری و بر سر در می نشینی
 و یک قتل را بکشاد و قطعه جریسیاه بر برون آورد و آنرا بکشاد و در آنجا
 صورت مردی سرخ رنگ مزاج چشم بزرگ سرین بزازری کرد
 وی سر کسبیده بود و در او ریش نبود و کینودت بهترین بود
 تعالی آورنده است گفت این را می شناسی گفت نه گفت این آدم است
 صلوات الله علیه بعد از آن دری دیگر بکشاد و قطعه دیگر جریسیاه
 بر برون آورد و در آنجا صورت سفید زوجهی سرخ چشم بزرگ
 سرخ ماسن بگو گفت این را می شناسید گفت نه گفت این نوع است
 علیه السلام بعد از آن دری دیگر بکشاد و قطعه دیگر جریسیاه بر برون
 آورد در آنجا صورت مردی سخت سفید چشمان خوب روشن بینی
 کشیده رخسار سفید ریش گویا که زنده است و تبسم میکرد و گفت
 این را می شناسید گفت نه گفت این ابراهیم است علیه السلام بعد از آن
 دری دیگر بکشاد و قطعه دیگر جریسیاه بر برون آورد در آنجا صورتی سفید
 چون نگاه کردم دیدم که بجز ما نیست صلی الله علیه و سلم در آنجا گفت این را
 می شناسی گفت بسم آری و الله که این بجز ما نیست صلی الله علیه و سلم که ما

افتاد وی برای خواست و بعد از آن نشست پس گفت سوگن بخدای
 شما که این را بجز ما نیست گفتیم آری این بجز ما نیست گویا که حالا
 در ای بیستم ساعتی سر نیز در مانگاریت پس گفت این آخرین خاندانی
 صندوق است لیکن من تجلیل کردم در نودون وی ما بیستم که ساجده
 میگوید بعد از آن یک خانه را در میکشاد و بر همان دستور صورت
 بیست و هفتی از ستم آن دری ما آخر صورت جوانی بر برون آورد
 می اسس وی نیک سیاه بسیار روی چشمان خوب وی نیکو گفت
 این را می شناسید گفت نه گفت این عیسی ابن مریم است صلوات
 الرحمن علیهما بعد از آن از وی پرسیدم که این چه صورتها را بجا پیدا
 کنده است که میداریم که موافق حلیه بنیاست علیه السلام
 زیرا که صورت بجز ما صلی الله علیه و سلم موافق حلیه وی گفت
 آدم صلوات الرحمن از خدا ای تعالی در خواست که صورت اینها را از
 اولاد وی لوی نماید صورتها ای اینها از ابوی فرود ستاد و
 در خانه آدم علیه السلام نزد یک مغرب متشرف و از قرین آنرا از مغرب
 متشرف بر دل آورد بد اینها و او علیه السلام آنرا و اقبال علیه السلام

افتاد وی برای